

روش‌شناسی و مبانی کاربردی برخورد منتقد با متن در رویکرد نقد کهن‌الگویی / یونگی و پسیونگی

دکتر فرزاد قائمی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

در آیین زرتشت، جهانی که مرحله کمال را همچون فراگردی ابدی تجربه می‌کند، با یاری سوشیانت به کمال نهایی دست خواهد یافت و جاودانگانی از تخمه زرتشت یا از نژاد بزرگان و پهلوانان اساطیری ایران، در رستاخیز ابدی یاریگر او خواهند بود. بازگشت بسیاری از جاودانگان و به جاودانگی رسیدن آنها با کوهها، که در اساطیر ایرانی نزدیکترین مکان طبیعی به ماوراءالطبیعه‌اند، ارتباط مستقیم دارد.

شاهنامه فردوسی تعدادی از این جاودانگان را البته با دستکاری در صورت اساطیری آنها در خود متجلی ساخته است. علاوه بر اینها، تعدادی از قلعه‌های بیمرگی را که بر بلندای کوهها واقع‌اند و مطابق متون مزدیسنا مرگ و نیستی را در آنها راهی نیست، مورد توجه قرار داده است.

این مقاله در نظر دارد با توجه به این دو مقوله، اسطوره جاودانگی و ارتباطش با کوهها را مورد بحث قرار دهد و تغییر شکل این اسطوره را در شاهنامه فردوسی، ارزشمندترین متن پس از اسلام که بسیاری از بنمایه‌های اساطیری ایران پیش از اسلام را در خود بازتاب داده است، بررسی کند.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، کوه، شاهنامه فردوسی، جاودانگی، مکانهای بیمرگی.

درآمد

تاریخچه رویکرد اساطیری^۱ را باید از مکتب انسان‌شناسی^۲ کمبریج و پژوهش‌های کسانی چون سرادارد تیلور^۳ و سرجیمز فریزر^۴ آغاز کرد. این مکتب که در اواخر قرن نوزدهم شکل گرفت، در قرن بیستم، به ویژه بعد از نظریه‌های کارل گوستاو یونگ^۵ (۱۸۷۵-۱۹۶۱)، روان‌شناس شهیر سوئیسی، اساساً متحول شد. از دیدگاه یونگ، اسطوره‌ها به صورت تجلیهای فرهنگی، بیانگر مضمونهایی از عمیقترین حالت‌های روانی انسانها هستند (والکر،^۶ ۱۹۹۵: ۴). یونگ نظریه فروید درباره ضمیر ناخودآگاه را متحول کرد. او این نظریه را متشکل از دو بخش می‌دانست: بخش نخست را «ناخودآگاه فردی»^۷ و بخش دوم را که عمیقترین لایه‌های روانی ذهن انسان را تشکیل می‌دهد، «ناخودآگاه جمعی»^۸ نامید. یونگ روان‌جمعی را شامل صورتهایی مقدم و ذاتی از مفاهیم و مجموعه‌ای از تجربه‌های بسیار کهن پیش‌تاریخی می‌دانست که اگرچه به طور مستقیم تشخیص داده نمی‌شوند، تأثرهایی از خود بروز می‌دهند که شناخت آنها را برای ما امکان‌پذیر می‌سازد و در «کهن‌الگوها»^۹ متبلور می‌شوند (لیچ،^{۱۰} ۲۰۰۱: ۹۹۸).

پس از نظریه‌های یونگ، در پنجاه سال اخیر، این شیوه یکی از حوزه‌های گسترده در زمینه نقد متون ادبی شده است. رویکرد نقد یونگی که در نتیجه تحول رویکرد نقد اسطوره‌ای شکل گرفته بود، با تحول نظریه‌های پسیونگی - به تبع تحول پسا‌فرویدها - هم در دیدگاه و هم در عمل، دستخوش تغییرهای اساسی شد و رویکردهای پسیونگی با تأثیرپذیری از آن، ابتدا در قلمروی روان‌شناسی تحلیلی و سپس در نقد، پدید آمدند. در این رویکردها جایگاه زبان، ساخت، مسئله متن و روش نقد ابعاد جدیدی پیدا کرد که به اهمیت یافتن تحلیل الگویی در این حوزه انجامید.

در این جستار هدف معرفی رویکرد یا پیشینه نقد اسطوره‌ای یا کهن‌الگویی نیست، بلکه سعی کرده‌ایم روش‌شناسی و مبانی کاربردی این رویکرد، شیوه برخورد منتقد با متن و انواع متن در این نقد را بر مبنای آخرین تحولات این شاخه از دانش تبیین و طبقه‌بندی کنیم. این اولین بار است که در تحقیقات فارسی به معرفی و بازنمایی رویکرد نقد پسیونگی و مکتب‌های اصلی آن پرداخته شده است و امکان بسط این مبانی نظری در دو نمونه عملی و بسترهای مناسب کاربرد آن در ایران مطالعه شده است. ما کوشیده‌ایم اگرچه به اجمال، پیشنهادهایی نیز برای بهبود استفاده روشمند از این نقد

مطرح کنیم. پیشینه منابع در بدنه مقاله بررسی شده است و به همین از تکرار آنها در مقدمه پرهیز شده است.^{۱۱}

۱. نظریه کهن‌الگوها و تحول رویکرد نقد اسطوره‌ای در زمینه نقد پست‌مدرن

یکی از نظریه‌های اصلی در حوزه انسان‌شناسی که تکوین و تحول روش نقد اسطوره‌ای در عصر حاضر حاصل آن بوده است، نظریه کهن‌الگوست. واژه «آرکی‌تایپ» برگرفته از واژه یونانی «آرکه‌تیپوس»^{۱۲} و به معنای شکل یا الگوی آغازین است (هارت،^{۱۳} ۲۰۰۰: ۲۹۰). در فارسی معادلهایی مانند صورت ازلی، کهن‌الگو، صورت نوعی و سرنمون برای آن به کار رفته است. این کهن‌الگوها تصویرهایی بسیار کهن یا خاستگاههایی هستند که به نظر می‌رسد در اعماق خویشتن انسان یا محتوای تمدنی او رسوب کرده‌اند و تجلیهای آنها در اسطوره‌ها، افسانه‌ها و روایتهای قومی، آیینها و مناسک مذهبی، رؤیاها، خیال‌پردازیها و آثار هنری و ادبی دیده می‌شود (اتکینز^{۱۴} و دیگران، ۱۹۸۹: ۴۲). خودآگاه انسان درکی نمادین از کهن‌الگو دارد و ناخودآگاهانه آن را در ساخته‌های نمادین ذهن خود متبلور می‌کند.

فریزر نخستین کسی بود که در شاسخه زرین^{۱۵} (۱۹۱۵) اصطلاح آرکی‌تایپ را در بررسی اسطوره، مناسک و جادو مطرح کرد و در بررسی برخی کیفیتهای مشترک میان فرهنگهای اساطیری، چون مفهوم رستاخیز، آیینهای باروری و مضمون مرگ و تولد دوباره، از آنها به «کهن‌الگوهای جهانی»^{۱۶} تعبیر کرد؛ تحلیلی که پایه نظریه‌های یونگ درباره نقش کهن‌الگوها در ناخودآگاه جمعی انسان است (خاربه، ۲۰۰۹: ۳۳۵).

اصطلاح آرکی‌تایپ، نخستین بار در سال ۱۹۳۴، با اثر ارزشمند مود بادکین،^{۱۷} *انگاره‌های ازلی در شعر*^{۱۸} (که به تحلیل تصویرها، شخصیتها و طرحهایی می‌پرداخت که در آثار مختلف ادبی تکرار می‌شوند)، رسماً به نقد ادبی راه یافت، تا آنجا که برخی تاریخ نقد کهن‌الگویی را از کتاب بادکین آغاز می‌کنند (همان: ۳۲۷). کاربرد جامع این اصطلاح در حوزه نقد ادبی و شکل‌گیری نقد کهن‌الگویی در ادامه فرضیه‌های یونگ امکان‌پذیر شد، تا آنجا که این رویکرد را مبتنی بر نظریه‌های یونگ قلمداد می‌کنند (گریفیث،^{۱۹} ۲۰۰۵: ۱۷۶). حتی گاه از آن با عنوان «نقد کهن‌الگویی یونگی»^{۲۰} (نقد یونگی^{۲۱}) یاد می‌شود (وامیتلا،^{۲۲} ۲۰۰۱: ۷۴). نورتروپ فرای^{۲۳} نیز که در *کالبدشناسی نقد ادبی*^{۲۴} سومین مقاله کتاب خود را به نظریه نقد کهن‌الگویی اختصاص داده است، در شکل‌گیری مبانی نظری این رویکرد نقش مهمی داشت.

نقد کهن‌الگویی معادل و منطبق با رویکرد نقد اسطوره‌ی، از انواع و زمینه‌های اصلی آن و حتی مستقل از آن، شناخته می‌شود (نک. پاپادولوس،^{۲۰} ۱۹۹۲: ۲۹۶؛ مورفین،^{۲۱} ۲۰۰۹: ۳۲۴؛ رایت،^{۲۲} ۱۹۹۸: ۵۹). تأکید بر نظریه‌های یونگ درباره‌ی ناخودآگاه جمعی و کهن‌الگوها و استفاده از آنها، چهارچوبی برای نقد آثار ادبی در اختیارمان می‌نهد که از آن با عنوان «نقد یونگی» یاد می‌شود.

در دهه‌های اخیر، با رشد فلسفه‌ی پست‌مدرن و نفوذ دیدگاه‌های برآمده از آن در نقد و نظریه‌پردازی، دیدگاه‌های نقد یونگی و کهن‌الگویی نیز از آن تأثیر گرفته و منشأ تحول شده‌اند؛ ابتدا در حوزه‌ی روان‌شناسی محض و سپس در نقد ادبی. اصطلاح «پسایونگی» اولین بار در اثر اندرو سامونلز^{۲۸} (۱۹۸۵)، یونگ و پسایونگی‌ها،^{۲۹} به کار رفت که به تبیین گسترش و طبقه‌بندی اندیشه‌ها، شیوه‌ها و نظریه‌های رایج در حوزه‌ی نقد یونگی می‌پرداخت. میراث نقد یونگی در جهان مدرن بسیار پیچیده و مشتمل بر رشته‌ها و رویکردهای متنوع است. نسبت به روان‌کاوان تحلیلی یونگی،^{۳۰} نسل دوم منتقدان یونگی^{۳۱} (پسایونگی‌ها)، به طور کلی، قدرت بیشتری برای به چالش کشیدن یا حمله‌ی اساسی به افکار و مبانی فکری این نگرش داشته‌اند. به یقین می‌توان گفت که این گروه از منتقدان موفق شدند برخی از این آرا را توسعه و بهبود بخشند و چندین مکتب در حوزه‌ی روان‌شناسی تحلیلی موفق ایجاد کنند، اگرچه هنوز هم الهام‌بخش اصلی آنها، به روشنی، نظریه‌های اصلی یونگ است که خود سالیان بسیار کوشید ضمن پابندی به تمام مکتب‌های روان‌درمانی، اصول یا پیکره‌ی تازه‌ای از دانش را بجوید؛ روشی که اکنون اصولی دارد و نقطه‌ی شروع واحدی برای بحث و بررسی است و مکتب‌های متفاوت بر سر آن توافق دارند.



سه رویکرد اصلی روان‌شناسی تحلیلی پسایونگی بر مبنای تقسیم‌بندی اندرو سامونلز

ساموئلز سه سنت متمایز برای رویکردهای یونگی و پسا یونگی برمی‌شمارد: رویکرد روانشناختی کلاسیک^{۳۲}، رویکرد رشد^{۳۳} و رویکرد کهن‌الگویی^{۳۴}. رویکرد کلاسیک تلاش می‌کند که به آنچه خود یونگ مطرح کرده است، به اندیشه‌های وی دربارهٔ روان فرد و برآیند محتوای ۲۰ جلد مجموعهٔ آثارش وفادار باقی بماند. حامیان برجستهٔ این رویکرد عبارت‌اند از: اما یونگ^{۳۵} (همسر یونگ)، ماری لوییز فون فرانتس^{۳۶}، هندرسون^{۳۷} و آدلر^{۳۸}.

مکتب رشد یا تکاملی رویکردی است که ابتدا با مایکل فوردهام^{۳۹} و همسرش فریدا^{۴۰} آغاز شد و می‌توان آن را یک پل ارتباطی بین رویکرد یونگی سنتی و مدرن دانست. ساموئلز که خود از نمایندگان رویکرد رشد است، بیان می‌کند که چگونه این رویکرد، بر خلاف شاخهٔ کلاسیک، با تأکید کمتر بر «خود»^{۴۱} و تحقیق بیشتر دربارهٔ چگونگی روند توسعهٔ شخصیت^{۴۲} به بررسی ناخودآگاه می‌پردازد.

رویکرد کهن‌الگویی که با عنوان «روانشناسی نمونه‌های اولیه» نیز شناخته می‌شود، تحت تأثیر آثار جیمز هیلمن^{۴۳} در اواخر دههٔ ۱۹۶۰-۱۹۷۰ آغاز شده است و در نیم‌قرن اخیر، در تلفیق با آرای متفاوت، به یکی از پرکاربردترین رویکردها در حوزهٔ نقدپسایونگی بدل شده است. این رویکرد، به طور مستقل، از تلفیق دیدگاه‌های روانکاوان تحلیلی و معتقدان به اسطوره‌گرایی و شعرپژوهی و نیز از این باور نشأت گرفت که چون هویت قومی و بومی از ژرف‌ساخت کهن‌الگویی روان جمعی می‌جوشد، می‌توان تصویر روان فردی انسان را در قالب تحلیل آوازاها، افسانه‌ها، هنر، آیینها و بیان رؤیاهای او تحصیل کرد. یکی از بنیادهای اصلی این رویکرد این است که بر خلاف آنچه یونگ می‌اندیشید، «خود»، کهن‌الگوی اصلی ناخودآگاه جمعی نیست، بلکه همهٔ الگوهای کهن ارزش یکسانی در روان جمعی انسان دارند؛ اگرچه برخی دیگر از پیشگامان این رویکرد (مانند استس^{۴۴} که او را ذیل مکتب التقاطی نیز جای داده‌اند) همچنان به خود نسبت به دیگر کهن‌الگوها نقش متمایزی می‌دهند.

ساموئلز به درستی تأکید می‌کند که سراسر بخشهای این طبقه‌بندی با یکدیگر همپوشانی دارند. او می‌گوید که هر طبقه‌بندی در ذات خود کلیشه‌های کاذبی ایجاد می‌کند و مهم است که برای گروههای مختلف ظرفیت بحث را کماکان زنده نگه داشت. همچنین این طبقه‌بندی همهٔ جریانهای تحلیل یونگی را پوشش نمی‌دهد و در ضمن توصیفی است که با عطف به آنچه تا زمان حاضر شکل گرفته است، معنا پیدا می‌کند. تقسیم‌بندی سه‌گانهٔ فوق بیشتر جنبه‌های روش‌شناختی و بنیادین نظریه‌های

روان‌شناختی رویکرد پسا‌یونگی را دربرمی‌گیرد، اما تقسیم‌بندی حوزه‌شناختی مراکز مربوط به مکتب‌های اصلی این رویکرد، ما را با تنوع دیدگاهها و طرز تلقیهای متفاوت پسا‌یونگی‌ها درباره نظریه‌های یونگ آشنا خواهد ساخت. امروزه، در مجموع، پنج مکتب روان‌شناسی تحلیلی پسا‌یونگی وجود دارند که عبارت‌اند از:

مکتب کلاسیک با مرکزیت زوریخ که در آن کیفیت رویارویی فرد با خویشتن و تأکید بر تجربه دینی اهمیت دارد. در مکتب رشد روش تحلیل بسیار انسان‌گرایانه‌تر است و تأکید بر خود و تجربه دینی نسبتاً کم تأکید می‌شود، بلکه بیشتر بر محیط زیست فردی و تجربه‌های شخصی تأکید می‌شود. این مکتب مکتب لندن نیز نامیده می‌شود. در مکتب گونه‌شناختی^{۴۵} نیز که منشعب از رویکرد رشد است، همین نگرش درباره محیط روانی فرد با تمرکز بر نظریه گونه‌های روانی و تعیین میزان رشد فردیت در ناخودآگاه فرد بسیار اهمیت دارد. مرکز اولیه این مکتب در سان‌فرانسیسکو بود، اما پراکندگی و گستره‌ای جهانی دارد. مرکز آکادمیک مکتب کهن‌الگویی هیلمن در شمال شرقی ایالات متحد است. این مکتب مبتنی است بر تأکید غیرانتقادی بر تصاویر کهن‌الگویی، و معتقد است به توازی اهمیت کهن‌الگوهای روانی، که به منزله یک «نقد جامع»^{۴۶} با «رویکرد تکثرگرایانه»^{۴۷}، از استقصا در اساطیر عصر شرک و خدایان یونان باستان برای رسیدن به ژرف‌ساخت الگویی روان بشر یاری می‌جست. در مکتب التقاطی،^{۴۸} که بیشتر در سواحل غربی ایالات متحد تمرکز دارد، آمیزه‌ای از رویکردهای مبتنی بر بررسی موازی کهن‌الگوها و تصویرهای عهد عتیق، تا بررسی متمرکز بر خویشتن و فردیت و گرایش به رویکردهای جدید مبتنی بر مطالعه بالینی تصورات و سطح اجتماعی زندگی فرد دیده می‌شود (نک. ساموئلز، ۱۹۸۶ و ۲۰۰۹؛ کاسمنت،^{۴۹} ۱۹۹۸؛ پاپادولوس،^{۵۰} ۲۰۰۶).



مکتب‌های پنج‌گانه نقد روان‌شناختی پسا‌یونگی بر مبنای پراکندگی جغرافیایی مراکز تحقیق آکادمیک

علاوه بر روانشناسی محض، نقد یونگی نیز با تأثیرپذیری از آرای پسایونگی دچار تحول جدی شد. در میان این مکتبها و نظریه‌ها، نظریه‌های مبتنی بر نظریه کهن‌الگوها دامنه کاربرد بیشتری در حوزه مطالعات نقدی دارد؛ به همان نسبت که در نظریه‌های بالینی نقش کمرنگتری دارد. معروفترین اثر در حوزه نظریه نقد ادبی پسایونگی کتابی است با عنوان *نقد پسا-یونگی: در نظر و عمل*^{۵۱} که مجموعه‌ای است از پژوهشهایی بنیادین در حوزه نقد یونگی پست‌مدرن و به دست جیمز اس. ویتا فرنج باوملین^{۵۲} تدوین شده است. پسایونگی‌ها با تأثیرپذیری از آرای ژاک لکان^{۵۳} و ژولیا کریستوا،^{۵۴} ضمن بازخوانی نوشته‌های خود یونگ و تلاش برای اکتشاف و توسعه آنها از دیدگاههای متعدد، کوشیده‌اند رد پای برخی تمایلات نژادگرایانه، ضد فیمینیستی، ضد سامی و همچنین برخی محافظه‌کاریهای سیاسی موجود در پس‌زمینه تحلیل‌های حاکم بر تفکر برخی اندیشمندان قرن بیستم را از این نقد بزایند. آنها با رویکردی پساساختارگرایانه و با تمرکز بر نفی اقتدار و قطعیت در افکار، در مسیر نیل به تفسیر فلسفی ابهام‌آمیز، چندلایه و متکثر، نه فقط به تفسیر مجدد آرای یونگ، بلکه مهم‌تر از آن، به بازسازی و نوزایی اندیشه او دست زده‌اند و نتیجه عملی این برخورد انتقادی را در نقد متون ادبی بازتاب داده‌اند.

لکان زبان و ناخودآگاه را یکی می‌داند، و بنابراین زبان از نظر او غریزی است. او در مسیر رسیدن به آنچه از روانکاوی انتظار دارد، اقدام به پی‌ریزی سه نظم یا بنیان می‌کند که عبارت‌اند از: امر خیالی^{۵۵} (تصویری اغراق‌آمیز که فرد از وجود خود ساخته و مبتنی بر آرزومندی اوست)؛ امر نمادین^{۵۶} (شامل تمام چیزهایی که ما معمولاً واقعیت می‌نامیم - از زبان گرفته تا قانون و تمام ساختارهای اجتماعی - که مبتنی بر زنجیره دلالت و رابطه نشانه‌ها و دال و مدلول، و مجتمع در زبان است)؛ امر واقعی^{۵۷} (معرف امر مطلوب و گمشده، پیش از آنکه زبان آن را در زنجیره دلالتها تکه‌تکه کند، و نیز چیزی که چون تن به نمادین شدن نمی‌دهد، در نتیجه، وارد زبان نمی‌شود که بتوان آن را شناسایی کرد). در دیدگاه لکان زبان پیش‌شرط اساسی در کسب آگاهی فرد از خودش به مثابه یک هستی متمایز است. در روانکاوی فروید زبان، به‌منزله عاملی اجتماعی، نقش بسزایی در شکل‌گیری فرامن داشت، اما لکان نهاد را نیز نتیجه ساختارمند شدن به وسیله زبان می‌داند، به طوری که به نظر وی سوژه مستقل از

زبان وجود ندارد و کارکرد اصلی زبان را باید در چیزی بیشتر از انتقال مفاهیم و بلکه در آفرینش نهاد یا همان ناخودآگاه فرد دانست (آلتوسر،^{۵۸} ۱۹۷۱: ۲۵-۳۱؛ بلسی،^{۵۹} ۱۹۹۴: ۵۹). نظریه‌های لکان نقدی را پرورش داد که نه بر نویسنده، بلکه بر فرایندهای زبانی متن متمرکز بود (اوبسی،^{۶۰} ۱۹۹۳: ۷۶۷). در حقیقت، توسعه روشهای نقد روانکاوانه در نگرستن در ادبیات، از فروید تا یونگ و لکان و پسایونگی‌ها، متضمن تغییر جهت تأکید منتقدان از «محتوا» به تار و پود زوایای هنری و ادبی متن بود (واو،^{۶۱} ۲۰۰۷: ۲۰۳). در محدوده تمرکززدایی لکانی از نفس، با تأکید بر هویت‌بخشی به ساختار زبانی، نظریه‌های روانکاوی در تحلیل متن، به سوی مسائل تازه‌ای درباره تفسیر، بلاغت، سبک، شکل، نظام و الگو پیش رفتند (همان: ۲۰۸). منتقدان پسایونگی با تأثیرپذیری از دیدگاه کسانی چون لکان و بارت،^{۶۲} به جای تمرکز بر آیینها و تصویرهای ذهنی ابتدایی بشر از خدایان و تطبیق صرف الگوهای پیش‌تاریخی بشر با تظاهرات روانی وی، می‌کوشند این زنجیره تسلسلی از پیوند الگوها را با محوریت زبان بررسی کنند. به همین دلیل زبان‌شناسی و ساختارگرایی (بررسی زبانی و ساختاری الگوهای اساطیری و تصاویر ذهنی الگویی در سطح درک مخاطب) همپای مطالعات تاریخ تمدن و ادیان و اساطیر، و گاه حتی پیشاپیش آن، در نقد اسطوره‌ای نفوذ کرد.

با توجه به اینکه روش رویکردهای نقد پسایونگی، مثل دیگر شیوه‌های مدرن برخورد منتقد با متن، بر استخراج لوازم نقد از درون متن مبتنی است و به منزله یک نقد جامع و کثرت‌گرا، آمیزه‌ای است از دو شیوه تحلیل درون‌متن و برون‌متن، بسط مبانی نظری آن از مرحله توصیف تا تحلیل، تنها در حوزه عملی نقد امکان‌پذیر است؛ به همین دلیل آثار معروف در این قلمرو بیشتر نقد عملی‌اند تا مبانی نظری نقد. در بخش پایانی این جستار، یک نمونه از تحلیل متن با رویکرد نقد پسایونگی کهن‌الگویی آورده‌ایم تا علاوه بر بسط مبانی نظری، چگونگی استخراج لوازم درون‌متنی نقد را و نیز بُعد پژوهشی، تحقیقی این رویکرد را (در اجتماع عناصر درونی متن با نشانه‌های بیرونی و در کالبد یک تأویل نظام‌مند واحد) نشان دهیم.

۲. روش‌شناسی نقد کهن‌الگویی و کیفیت برخورد منتقد با متن

در رویکرد نقد کهن‌الگویی منتقد می‌کوشد نشانه‌های نمادشناختی یک متن، وجوه جهان‌شمول آنها (به یاری بررسیهای تطبیقی) و خاستگاههای پیش‌تاریخی این مفاهیم

را کشف کند و ارتباط این معانی ضمنی را با الگوهای ازلی موجود در روان جمعی بشر تشریح کند. روش بررسی اطلاعات و رسیدن به تأویل نهایی در نقد کهن‌الگویی روش «استقرایی»^{۳۳} است؛ یعنی منتقد برای تحلیل خود مسیری استقرایی را از خوانش متن تا کشف و ترسیم کهن‌الگو طی می‌کند و با تحلیل داده‌ها و جستجوی مایه‌های اشتراک در آنها، از جزء به کل (از کیفیتهای اساطیری به کهن‌الگوها) می‌رسد (نک. فرای و دیگران، ۲۰۰۷: ۱۹۷).

در نقد کهن‌الگویی که نقدی تأویلگراست، رابطه میان دال و مدلولهای سازنده هر نماد رابطه‌ای مبتنی بر تکثر ظرفیتهای معنایی متن است، یعنی «چندمعنایی» را باید مبنای تحلیل کهن‌الگویی متن قرار داد. بنابراین، متن بر مبنای دیدگاه منتقد و در ارتباط با ارزشهای جمعی کهن‌الگویی تفسیر می‌شود. بر اساس رهیافت تحلیلی و بررسیهای مقایسه‌ای، می‌توان از متنی واحد به تأویلهایی متعدد رسید. برای رسیدن به این هدف، طی مسیر ویژه‌ای در تحقیق لازم است. بررسی گام به گام یک متن در نقد کهن‌الگویی به این صورت است:

۱. توصیف بنمایه‌های تکرارشونده در متن که ارزش پیش‌تاریخی دارند و تشخیص بخشیدن به آنها؛

۲. تطبیق متون دور از هم برای کشف ارزش جهانی الگوها؛

۳. تفسیر متون و بررسی ظرفیتهای تأویل‌پذیری آنها برای بازنمایی ارزش انسانشناختی الگوها.

ملاحظه می‌کنید که بررسی بنمایه‌های تکرارشونده در این نقد بسیار اهمیت پیدا می‌کند. یک بنمایه تکرارشونده باید هم صاحب ساختار نمادین و ارزش تفسیر اساطیری باشد و هم جلوه‌های فرهنگی جهانی را داشته باشد تا بتوان آن را کهن‌الگو دانست، بنابراین ویژگیهای کهن‌الگو را در دو بخش می‌توان تقسیم کرد:

۱. تکرارشوندگی در متون مختلف لزوماً به معنای اقتباس این متون از یکدیگر نیست، بلکه در تفسیر مبتنی بر ارزشهای فرهنگی متن، دربردارنده کیفیتهای معنایی و الگویی مشترک‌اند.

۲. ارزش پیش‌تاریخی این متون، که خاستگاه شکل‌گیری این الگوها را در حافظهٔ جمعی بشر نشان می‌دهد و تداوم آن را در مراحل پسین رشد و استحالهٔ فرهنگ‌های مختلف توجیه می‌کند.

بر چنین مبنایی، نیازی نیست کهن‌الگوها را حتماً از میان تعریف‌های یونگ و بادکین و فرای و... استخراج کرد، زیرا هر یک از این الگوها توصیفی از نتیجهٔ استقرایی است که غالباً تام نیست و هیچ یک از این افراد نیز معتقد به محدود بودن این انگارها نبوده‌اند. در نتیجه، بخشی از کار منتقد، کشف و توصیف این الگوهای کهن در دو سطح متن و زبان است؛ بررسی‌ای که ارزشی بنیادین دارد. در تحلیل عملی یک متن با این رویکرد، سؤالات ذیل کلیدی‌اند و اهمیت خاصی دارند:

۱. آیا با استفاده از رویکرد نقد اسطوره‌ای در بررسی ساختارهای کهن‌الگویی متن، باید با تفکیک کهن‌الگوها به خوانش متن پرداخت، یا ارتباط و تعامل آنها را بررسی کرد؟
 ۲. در صورت بررسی تأثیرهای متقابل کهن‌الگوها بر یکدیگر و روند استحالهٔ آنها در متنی واحد، کدام کهن‌الگو برای تأویل یک متن کارآیی بیشتری دارد؟
 ۳. در تأویل ساختار کهن‌الگویی متن، مجموع پیوندهای متقابل این الگوها با هم را چگونه می‌توان بررسی کرد؟
 ۴. آیا با استفاده از این روش در تحلیل متنی، که ساختار اپیزودیک و شبکه‌ای از روایتها و درونمایه‌های موازی دارد، تنها باید هر یک از درونمایه‌های اساطیری متن را به طور جداگانه (در محور عرضی) تأویل کرد یا می‌توان کلیت پیکرهٔ اساطیری این اثر (در محور طولی) را نیز تأویل کرد؟
- دربارهٔ نظام معنایی الگویی متنی که نقد می‌شود، باید گفت که کهن‌الگوهای مؤثر در ژرف‌ساخت معنایی یک متن خویشکاری اساطیری خود را در پیوند با یکدیگر کامل می‌کنند و باید مجموعهٔ کارکردهای آنها را در متن بررسی کرد، یعنی نمی‌توان کهن‌الگوها را با تفکیک مکانیکی از هم جدا کرد، بلکه باید برای رسیدن به تأویلی جامع از کلیت متن، یک کهن‌الگوی محوری را در متن تحلیل کرد و بقیه را در حاشیه قرار داد؛ مثلاً در تحلیل متنی چون *شاهنامه* فردوسی که مجموعهٔ داستانها و روایت‌های آن، در عین ارتباط با یکدیگر، استقلال دارند، به دو شکل می‌توان با متن برخورد کرد:

یکی تحلیل داستان، بنمایه یا شخصیت خاصی در متن (مثلاً تحلیل داستان فرود، یا شخصیت جمشید یا بنمایه جام جهان‌نما و...) در محور عرضی؛ و دیگری تلاش برای تأویل پیکره روایتهای مرتبط با هم و حتی کل اثر.

با چنین پیش‌زمینه‌ای، به منظور بررسی تأثیرهای متقابل کهن‌الگوها بر یکدیگر و روند استحاله آنها در برابر هم، باید کهن‌الگویی را انتخاب کرد که در تأویل کلیت یک متن کارایی بیشتری دارد. بدیهی است که انتخاب الگویی دیگر، به منزله الگوی محوری، می‌تواند شکل دیگری به تأویل دهد. این از جوهر خلاقانه چنین رویکردی و ظرفیت خوانشهای موازی و متکثر در آن حکایت می‌کند. آنچه مهم است، خاصیت تکرارشوندگی الگوهاست؛ یعنی هیچ الگویی کیفیتی مربوط به زمانی خاص نیست که در بخشی از روایتها متبلور شود، بلکه روحی جاری است که در شکل‌های متفاوت برآمده از فرهنگ اساطیری متجلی می‌شود و می‌توان در تحلیل معنایی الگوهای دیگر، تکرار آن را مشاهده کرد.

منطق استقرایی رویکرد کهن‌الگویی می‌کوشد بر اساس این ارتباط به توصیف کل واحد و پیکره‌ای نظام‌مند در سطوح روایی و زبانی متن نزدیک شود.^۶ علاوه بر تحلیل مستقل هر متن واحد که در بردارنده ارزشهای نمادین و اساطیری باشد، در تحلیل مجموعه متکثر روایتهای متونی که ساختار موزائیکی دارند، با تمرکز بر محور کهن‌الگویی خاص و کلیدی و جستجوی روند استقرایی، می‌توان الگویی واحد و خاستگاهی برای تأویل جستجو کرد.

بنابراین در پاسخ به پرسشهای کلیدی که پیشتر آمد، گزاره‌های زیر را می‌توان طرح کرد:

۱. کهن‌الگوهای مؤثر در ژرف‌ساخت معنایی یک متن، خویشکاری اساطیری خود را در پیوند با یکدیگر کامل می‌کنند و باید مجموعه کارکردهای آنها در متن را بررسی کرد.

۲. در تحلیل متنی که ساختار اپیزودیک و شبکه‌ای از روایتهای و درونمایه‌های موازی دارد، برای رسیدن به تأویلی جامع، باید یک کهن‌الگوی محوری را در متن تحلیل و بقیه را در حاشیه آن و مرتبط با آن بررسی کرد. می‌توان علاوه بر تحلیل ارزشهای اساطیری متن در محور عرضی، با تمرکز بر کهن‌الگویی خاص و بررسی روند تکامل

آن، تأویلی از محور طولی اثر انجام داد که به ژرف‌ساختی الگویی برای روایتها و تصویرهای تکرارشونده در این متن و دیگر متون تبدیل می‌شود.

۳. در تحلیل هر متن، متناسب با نوع آن، کیفیتهای محتوایی، خاستگاهی و روایی آن هستند که منتقد را به سوی انتخاب الگویی خاص برای تأویل آن سوق می‌دهند و امکان دارد منتقدان مختلف تأویلهای متکثری از متنی واحد داشته باشند که تبیینی با هم ندارند، بلکه می‌توانند مکمل یکدیگر نیز باشند.

۴. با توجه به رویکرد تأویلی این روش، برخورد مکانیکی با کهن‌الگوها و خوانش آنها، صرف‌نظر از ارزشهای متن و تحمیل تعریفها از بیرون به متن (با عنوانهایی مثل «کهن‌الگوهای به‌کاررفته در متن...»)، برخوردی لغزنده است که امکان دارد به تحلیلی تزئینی و مصنوعی بینجامد؛ تأویلی که با جایگزین کردن متن با متنی دیگر نیز تغییری در آن حاصل نمی‌شود. در حقیقت، همه تعریفها متناسب با ارزشهای هر متنی باید بومی‌سازی شود و منتقد خوانشی خلاقانه از متن دهد که سامانه معرفت‌شناختی تازه‌ای را درباره آن بگشاید.

۳. انواع متن در روش نقد اسطوره‌ای

با توجه به روش استقرایی بررسی اطلاعات در رویکرد کهن‌الگویی، مسیری که از زبان، متن و نماد تا کهن‌الگو طی می‌شود، مسیر جستجوی تکرار ساختهای الگویی در انواع مختلف متونی است که ظرفیت الگوپذیری داشته‌اند. هدف از تجزیه و تحلیل این ساختها رسیدن به ساخت واحدی است که کهن‌نمونه ذهنی همه بنمایه‌های تکرارشونده است. بر مبنای پیچیدگی ساختارهای نمادین، یک کهن‌الگو مسیری را از روان جمعی تا برآیندهای فردی طی می‌کند که به متن انواعی از ساخت الگویی می‌بخشد. انواع اصلی این ساختها که به حوزه ظهور الگوها معطوف‌اند، از یکدیگر تفکیک‌پذیرند.

باید دقت کرد که کهن‌الگو برای نمایش ساختار الگویی خود باید در استقصای تام و تطبیقی، حداقل در دو نوع از انواع ذیل نموده‌های متنی داشته باشد تا ویژگی الگویی‌اش تحلیل‌پذیر باشد. در نتیجه، انواع ذیل، زمینه‌های مستقل ظهور کهن‌الگو در ساختهای متفاوت الگویی و پیوند بین آنها، مبتنی بر زمینه‌های محتمل برای تبلور ژرف‌ساخت الگویی و ترتیب آنها بر مبنای درجه پیچیدگی ساختهای نمادین است. با توجه به تعریفهای فوق، باید معنای خاصی از «متن» اراده داد که با ظرفیتهای این

رویکرد همخوانی دارند. انواع متون متناسب با رویکرد نقد اسطوره‌ای را می‌توان در عنوانهای ذیل طبقه‌بندی کرد:

۳-۱ ادبیات مکتوب

در متون ادبی مکتوب، اعم از ادبیات کلاسیک کهن و ادبیات معاصر و مدرن زمینه‌هایی برای خوانش کهن‌الگویی وجود دارد، به طوری که شاید بیشترین آثار این رویکرد در همین حوزه خلق شده باشند. متن ادبی مکتوب، چه نمایشنامه کهن یونانی، چه اشعار غنایی اعصار میانه و چه رمانهای معاصر، در تطبیق با ارزشهای فرهنگی کهن و کیفیتهای پیش‌تاریخی ظرفیت تفسیر با این شیوه را دارند؛ از آن جمله است /یده یک تئاتر^{۶۵} از فرانسیس فرگوسن.^{۶۶} فرگوسن میان کهن‌ترین الگوهای آیینی و مناسکی^{۶۷} و مهم‌ترین تراژدیهای تاریخ ادبیات کلاسیک جهان انگاره‌های مشترکی می‌یابد و از این هماهنگی به «ضربانگ تراژیک»^{۶۸} تعبیر می‌کند. او نشان می‌دهد که چگونه صحنه‌های نمایشنامه هملت همان الگوهایی را تکرار می‌کند که در تراژدیهای یونان (به‌ویژه /ودپ) وجود داشته است. او درونمایه‌های اصلی تراژدیهای کلاسیک را الگوهایی می‌داند که چند مضمون اصلی «رشد»، «مرگ» و «رستاخیز» را بازآفرینی می‌کنند که از مناسک عمده برگرفته شده‌اند (نک. فرگوسن، ۱۹۵۳: ۳۱-۶۳). برای نمونه نقد آثار معاصر نیز می‌توان اثر بیرد^{۶۹} را با عنوان /اسماعیل: پژوهشی در وجه رمزی بدوی‌گرایی^{۷۰} ذکر کرد که به بازخوانی مدرن مویبی دیک،^{۷۱} شاهکار هرمان ملویل،^{۷۲} می‌پردازد؛ ماهی عظیم و شگفتی که رنگ سپید آن نماد خلقت و حقیقتی الوهی است که به باور بیرد بهترین خاستگاه آن را در فرهنگ کهن آسیا و قبیله‌های بدوی اقیانوسیه و بدوی‌گرایی اصیل شرقی، به ویژه میان هندوها، می‌توان بازجست. جدال شخصیت‌های انسانی رمان با آن [مقایسه‌شدنی با جدال رستم و دیو سپید]، تکرار ادبی‌الگویی ازلی از تکامل است که نمودهای بسیاری در فرهنگ شرق دارد و ملویل در آن به نوعی ادبیات هند و آمریکایی^{۷۳} نزدیک شده است.

۳-۲ ادبیات و فرهنگ شفاهی

در این زمینه می‌توان از تحلیل فرانز با عنوان /الگوهای ازلی در قصه‌های پریان^{۷۴} یاد کرد که درباره نقش کهن‌الگوها در شکل‌گیری این نوع از روایتها در ادبیات فولکلور

(عامیانه) ملل پژوهش کرده است.

۳-۳ آیینها، عرف، باورها و عاداتهای جمعی

تحقیقات متنوعی در این حوزه انجام شده است. از میان آنها یکی از نخستین آثار تأثیرگذار تحقیق گیلبرت مورای^{۷۵} در مشهورترین اثرش، *اورپید و عصر او*^{۷۶} است. او در این کتاب این نظریه را طرح کرد که تراژدی یونانی با توسعه آیینی مذاهب باستان شکل گرفته است و روح مذهبی و جنبه‌های کهن مناسکی که روزگاری این آثار را به وجود آورده‌اند، همچنان در تراژدی حفظ شده است (مورای، ۱۹۱۳: ۶۱-۶۸). جین هریسون^{۷۷} نیز در تمیس: *مطالعه‌ای در ریشه‌های اجتماعی مذهب یونانی*^{۷۸} در تحلیل ساختاری و رونمایه تراژدیهای یونانی و تطبیق ویژگیها و رفتارهای شخصیت‌های این آثار با ایزدان مناسک بدوی پیشین، به این نتیجه رسید که این نوع از روایت (تراژدی) را باید دارای «ساختاری آیینی - مناسکی»^{۷۹} دانست (هریسون، ۱۹۶۲: ۹).

۳-۴ ادیان، مذاهب و عرفان

بررسی تطبیقی متون ادبی و نسخ مقدس دینی به همراه مطالعه آیینها و شعائر مذهبی، نظرگاههای مستقلی درباره وجود الگوهای تکرارشونده اساطیری در پدیدارهای ذهنی و جمعی بشر گشود. از میان معروفترین انسانشناسانی که این پژوهشهای کلیدی را در حوزه نقد اسطوره‌ای انجام داده‌اند، باید به میرچا الیاده^{۸۰} و جوزف کمپیل اشاره کرد. الیاده الگوپذیری ادیان و اساطیر از صورتهای نخستین ذهن و فرهنگ بشری را در آثاری چون *الگوها در ادیان تطبیقی*^{۸۱} بررسی کرده است. مشهورترین نظریه‌های کمپیل نیز در زمینه تبیین «تک‌اسطوره»^{۸۲} و تحلیلی است. او این نظریه‌ها را از مسیر تکوین و تکامل کهن‌الگوی قهرمان و با استقرار در فرهنگها و خرده‌فرهنگهای بشری در آثار معروفی چون *قهرمان هزارچهره*^{۸۳} مطرح کرده است. تحلیل فرای درباره نمادپردازیهای موجود در کتاب مقدس بر اساس روش نقد اسطوره‌ای در آثاری چون *رمز کل: ادبیات و کتاب مقدس*^{۸۴} نیز از نمونه‌های شاخص در این حوزه است.

۳-۵ رؤیاهای فردی

کهن‌الگوها، یعنی محتوای جمعی ناخودآگاه هر فرد، علاوه بر نموده‌های جمعی، در رؤیاها و نمادهای برآمده از ذهنیت فردی شخص نیز بروز می‌یابد؛ آنچه از آن به

«رؤیای کهن‌الگویی»^{۸۵} تعبیر می‌شود. از میان تحقیقات در این حوزه می‌توان به تجزیه و تحلیل کاربردی رؤیا: یک رویکرد یونگی^{۸۶} اثر می‌تون^{۸۷} اشاره کرد که نمادهای فردی رؤیاها را بر مبنای ارتباط آنها با الگوهای کهن بررسی کرده است.

۳-۶ آثار هنری گوناگون بشر

علاوه بر متون ادبی و دینی، انواع دیگر آثار هنری، مانند هنرهای تجسمی و موسیقی و سینما و تلویزیون نیز با این شیوه تحلیل شده‌اند. از میان آنها می‌توان اثر یاسینو^{۸۸} با نام بازتابهای یونگی بر سینما: یک تحلیل روان‌شناختی بر کهن‌الگوهای خیالی و افسانه‌های علمی-تخیلی،^{۸۹} اثر جیمز^{۹۰} با عنوان رویکرد کهن‌الگویی: منظری به سوی هنرهای بصری،^{۹۱} و روان و هنر: رویکرد یونگی به موسیقی، معماری، ادبیات، فیلم و نقاشی^{۹۲} اثر رولند^{۹۳} را نام برد.

۳-۷ حرکتهای و آرمانها و تحولات جمعی

بخشی از محتوایی که بر اساس نظریه کهن‌الگوها تحلیل پذیرند، علاوه بر متون دینی و ادبی و هنری و باورهای کهن، وقایع و رویدادهای سیاسی و گرایشهای ایدئولوژیک و حتی جریانها و انقلابهای اجتماعی است؛ از آن جمله است تحلیل معروف یونگ درباره ظهور هیتلر و نازیسم در آلمان در فاصله میان دو جنگ جهانی. یونگ در حین بروز ناسیونالیسم آلمانی و ظهور فاشیست، به بررسی اسطوره خدای باستانی وتان^{۹۴} در آلمان پرداخت؛ کهن‌الگویی که ظهور دوباره اش، در گرایش آلمانیها به سوی هیتلر و آرمانهای دیوانه‌وار وی مؤثر بود. اودین^{۹۵} یا وتان، خدای خدایان آلمانی، خدای جنگ، و در عین حال، خدای شعر و ادب و موسیقی و الهام شناخته می‌شد؛ خدایی سلحشور و خشن، خدای توفان و شوریدگی، آزادکننده سودا و شهوت جنگاوری، خداوندگار لشکریان و رهبر جنگجویان. فرمانروایی که جنگجویان خود را تسخیر می‌کرد، آنان را آتشین مزاج و بی‌قرار می‌کرد و ارواح جنگاوران جانباخته را به بهشت ژرمنی یا والهالا^{۹۶} می‌برد؛ به تالار باشکوه وتان که در آن فقط پهلوانان مقتول این ملت پذیرایی می‌شدند و وتان آنان را در بزم و پایکوبی خود سهیم می‌کرد. یونگ وتان را کهن‌الگویی می‌دانست که در نظر آلمانیها همچون رودی پنهان، اما خروشان آنها را ناخودآگاهانه به سوی جان باختن و فداکاری در راه سنتها و باورهای قومی پیش می‌برده است که در

نمایه‌ای چون شخصیت یک پیشوای فاشیست (هیتلر) متبلور شده است. همچنین به باور یونگ سامی ستیزی آلمانیها و منسوب کردن صفاتی به یهودیان برای توجیه سرکوب آنها، با جنبه‌های تاریخی و پیش‌تاریخی عقده کهنتری در این ملت و فرافکنی سایه سرکوب‌شده آنها بر دشمنی بیرونی بی‌ارتباط نبوده است. تحقیقات مشابهی درباره شکل‌گیری رؤیای آمریکایی در الگوهای ذهنی مهاجران به قاره جدید و هراس از کمونیسم و تروریسم و نیاز به دشمن خارجی در فرهنگ برخی ملل برای فرافکنی سایه خود در آن، انجام شده است که دیدگاه کهن‌الگویی را به نقد حوزه سیاست و اجتماع نزدیک می‌کند (نک. اوداینیک، ۱۳۷۹: ۱۰۱-۱۲۲).

۴. بسط کاربردی مبانی نظری در تحلیل عملی متن با روش نقد کهن‌الگویی

در رویکرد پسامدرن نقد کهن‌الگویی منتقد می‌کوشد ظرفیتهای پنهان اساطیری زبان را با روش تحلیل الگویی بررسی کند و تداعیها، پیوندها، ترکیبهای ذهنی اجزای زبانی و نقش این اجزا را در شکل‌گیری و انسجام تصویرهای الگویی - چه در دین و آیین و فرهنگ و چه در رؤیا و هنر و خلاقیت فردی - توصیف و تحلیل کند. به همین دلیل کلیدواژه‌های «متن» و «الگو»، در این نقد تعریف و اهمیت ویژه‌ای دارند.

توصیف دقیق حقایق موجود در پیکره و ساختار متن، منتقد را به معنای نهفته متن رهنمون می‌سازد؛ با استفاده از این توصیفها، در تحلیل پدیدارشناختی شبکه واقعه‌های متن و جستجوی بنمایه‌های الگویی و تکرار شونده آن - رویکردی که غلبه توصیف بر ارزشیابی از ویژگیهای اصلی آن است - در مرحله تحلیل تلاش می‌شود قواعد و نظامها و الگوهای مستقل انسجام‌دهنده ژرف‌ساخت کهن‌الگوی تشریح شود. در این رویکرد با تمرکز بر ناخودآگاه زبانی، می‌توان به تشخیص روابط معنایی و بیان الگوهای در زنجیره پیوندها و تداعیهای زبانی پرداخت که این تحلیلها را در مسیر تحلیلی کلیتر و گاه به سوی تأویلی متن محور همگرایی می‌بخشد؛ ویژگی‌ای که در نقد یونگی کلاسیک تقریباً دست‌یافتنی نبود (نک. سامونلز، ۱۹۸۶: ۳۲، ۳۳، ۲۲۵ و ۲۲۶؛ کاسمنت، ۱۹۹۸: ۱۹۸-۲۱۱؛ باوملین، ۲۰۰۴: ۳۸-۴۵ و ۵۸-۷۴).

این در تطبیق ساختاری^{۹۷} و مقایسه ساختهای متنی یک «الگو» است که به ساختهای نمادین و همچنین تصویرها تبدیل شده است (نیمن،^{۹۸} ۱۹۹۰: ۱۹۵). بنابراین، توصیف

ساختار یک متن، در گام پسین، می‌تواند به تشریح روابط الگویی میان اجزای ساختی متن (تحلیل الگویی^{۹۹} متن) و طرح‌های الگویی یا مدل‌هایی^{۱۰۰} برای شناخت طبیعت متن، و در ارتباط با زمینه پیش‌تاریخی متن، به طرح ژرف‌ساخت کهن‌الگویی آن منتج شود. سوئیۀ تحلیلی نظریۀ کهن‌الگویی امکان تحلیلی الگومدار از متن را فراهم می‌کند. خوانش «الگو مدار»^{۱۰۱} می‌تواند با گذر از تضادها و کثرتها و به مدد اتحاد نقیضین، ساخت روایی واحدی را در ژرفای سطوح نمادین روایتها کشف کند. در ساختارگرایی «الگو»^{۱۰۲} مهمترین مفهومی است که پس از «ساختار»^{۱۰۳} مطرح می‌شود (احمدی، ۱۳۸۲: ۳۵). در یک متن اجزا یا عناصر روایی و تداعیها، پیوندها و ترکیبهای ذهنی، با اجتماع در ساختهای زبانی، بر اساس الگوهایی که خود زاده ساختارند، با هم ارتباط می‌یابند. در نقد اسطوره‌ای، دیدگاه الگومدار منتقد را به سوئی پیش می‌برد که الگوهای ساختاری درون متن را با کهن‌الگوهای مستتر در پیش‌زمینۀ فرهنگی برون متن تطبیق دهد. در این رویکرد، ساختار معناشناختی یک متن، در قیاس با مفاهیم کهن‌الگویی، توصیف و تحلیل می‌شود؛ تحلیلی که با استقرای تام، از ساختهای زبانی متن که دربردارنده ویژگی‌هایی الگویی‌اند (اجزای خوانش)، و با نمایش ارتباط تکوینی میان این نقطه‌عطفها با عناصر تکرارشونده این ساختها در فضاها متفاوت و انواع متن (اثبات کیفیت کهن‌الگویی اجزای خوانش)، به رهیافت نهایی و کلی خوانش (تأویل متن) منتج خواهد شد. در ذیل، فشرده یک تحلیل عملی با این رویکرد آمده است تا بسط مبانی نظری روش فوق در یک نقد عملی تحلیل و ارزیابی شود.

۴-۱ نمونه عملی تحلیل متن با روش نقد کهن‌الگویی

در این بخش از مقاله یک باور عامیانه کهن دربارهٔ محدب بودن شکل هندسی آسمان در ادیان و اساطیر، در سه مرحل تبیین می‌شوند: استقصای تام موارد تکرارشوندگی اجزای ساختی آن، استقرای اشکال متکثر نمادهای ادبی به الگوهای ثابت مستتر در ساختهای مرتبط با این باور (به‌منزلهٔ متن) دیگری، و تأویل آن در ارتباط با کهن‌الگوهای خویشتن، فردیت، تشریف/سفر و درخت کیهانی متنی ادبی. پس از آن، ارتباط الگویی این تحلیل، با تأویل کهن‌الگویی شعری از سهراب سپهری نشان داده خواهد شد.

«فرافکنی روان‌شناختی»^{۱۴} - فرافکنی ناخودآگاهانه دریافت انسان از هویت وجودی خویش - در شکل‌گیری مرزهای متناهی دنیای بیرون و ترسیم الگوهای اساطیری از کیهان مؤثر بوده است. یکی از آشکارترین نمودهای این فرافکنی، در کروی دانستن نظام کائنات متجلی می‌شود. در بسیاری از اساطیر ملل مختلف، هسته اولیه کیهان شکل بیضوی مانند دارد و جهان از هسته‌ای تخم‌مرغی شکل حاصل شده است (بهار، ۱۳۶۲: ۱۸؛ الیاده، ۱۳۷۶: ۳۸۸). یکی از دیگر صورتهای تجسم هندسی دوار از کرانه‌های کیهان، محدب دانستن آسمان در قالب جام یا گنبد است. در اساطیر چین از جام وارونه آسمان، در بندهشن از معلق بودن آسمان و در *اوستا* از گنبد استوار آسمان سخن رفته است (نک. کریستی، ۱۳۷۳: ۸۴؛ یسنا، ۳۰/۵؛ دادگی، ۱۳۶۹: ۱۴۵). تعبیرهای گوناگون از شکل هندسی آسمان در ادبیات فارسی، همچون «گنبد گردون»، «چرخ فلک»، «دایره لاجورد»، «دایره مینا»، «گنبد تیزرو» و... همه گویای همین توصیف از محدب بودن طاق فلک است. بر اساس همین ذهنیت، در معماری ایرانی سقف خانه‌ها را گنبدی، به شکل آسمان، می‌ساخته‌اند. از دیگر نمودهای این تصور می‌توان به مشابه دانستن شکل آسمان با غار مقدس میتراپی (مهرابه‌ها)، به دلیل دهانه نیمه‌دایره‌ای غار، اشاره کرد که تداوم آن را در شکل محرابهای مسجدهای اسلامی نیز می‌توان یافت. از دیگر تجلیهای دوار دانستن هندسه کیهانی، فرض الگوی کروی برای آسمانها و افلاک است. حکمای قدیم، فلک را کره‌ای و افلاک را مجموعه‌ای از کره‌ها می‌دانستند.

تمام این اشکال، صورتهای استحاله‌یافته‌ای از پیش‌نمونه اصلی خود - دایره - هستند. دایره مهمترین شکل هندسی در ضمیر ناخودآگاه انسان است که کرانه‌های جهانی را که حدی برای آن متصور نبوده است، با آن ترسیم می‌کرده است. شکل دایره نشان‌دهنده ناخودآگاهانه بودن تصوراتی که با آن تجسم می‌یابد نیز هست. دایره از یک خط منحنی به‌هم‌پیوسته تشکیل شده است که هیچ شکستگی یا زاویه‌ای ثبات آن را قطع نمی‌کند. خطوط صاف - اعم از مستقیم یا شکسته - در مقایسه با دایره، نشانه‌هایی از عقلانیت ذهن خودآگاه به همراه دارند و خطوط منحنی، سیال بودن، ابهام و تعریف‌ناپذیری محتواهای ضمیر ناخودآگاه را به خاطر می‌آورند. کثرت خطوط منحنی و دوار در نقاشیهای کودکان (که ذهنشان شبیه‌ترین ذهن به بدویان است)، نسبت به خطوط صاف

و مستقیم- که کودک ناخودآگاهانه از ترسیم آن اکراه دارد- می‌تواند دلیلی دیگر برای این کارکرد روانی خطوط باشد.

در نگاه تطبیقی به معماری شرق و غرب نیز می‌توان نشانه‌های این واقعیت را یافت. در معماری کهن اسلامی، ایرانی که مبتنی بر ایمان (مقوله‌ای ناخودآگاه) و باورهای دینی است، وفور خطوط منحنی، به‌ویژه در مکانهای مقدسی چون مسجدها، آشکارا نمود دارد؛ درحالی‌که در معماری مدرن غربی که شهرهای جهان امروز بر اساس آن شکل گرفته‌اند و بر پایه عقلانیت و خودآگاهی انسان عصر فن‌آوری استوار شده است، تقریباً همه خطوط، صاف و مستقیم و موازی‌اند.

از دیدگاه روانشناسی تحلیلی، بهترین تحلیل از این الگو تحلیل یونگ از دایره جادویی هندوان باستان است. یکی دیگر از برداشتها درباره دایره‌ای بودن نظام کیهانی دایره معروف «ماندالا»^{۱۰} است. ماندالا در سانسکریت به معنی «دایره»، تکمیل، کمال و تمامیت است و در مذاهب هندو صفحه‌ای تمثیلی، یعنی نمادی از کل جهان است که همچون وسیله‌ای برای رسیدن به کشف و شهود به کار می‌رفته است، تا جایی که در آیینهای عرفانی کهن فرد مراقبه‌کننده در این دایره قرار می‌گرفته است (فونتانو،^{۱۱} ۲۰۰۱: ۱۰). یونگ ماندالا را از مظاهر «خویشتن»^{۱۲} و فرایند فردیت می‌داند (۱۳۷۳: ۷۷).

«فردیت»^{۱۳} روندی است که حصول تشخیص کامل و وحدت روانی در شخصیت فرد را در پی دارد. از نظر یونگ، نتیجه این فرایند وقتی کسب می‌شود که لایه‌های خودآگاه و ناخودآگاه با یکدیگر به همپوشانی برسند و خودآگاه و ناخودآگاه او بیاموزند که مکمل یکدیگر باشند (۱۳۵۲: ۱۵). یونگ در کتابی با عنوان *بشقابهای پرنده: اسطوره امروزین مشاهده اشیا در آسمان*^{۱۴} به تحلیل توهمهایی پرداخت که انسان غربی قرن بیستم از مشاهده اشیا فرامینی در ذهن خود پروراند بود. او به مشابهت این اشیا با نمادهای باستانی الوهیت پرداخت و تأکید کرد که بسیاری از بشقابها شکل مدور دارند و شبیه نماد کلیت (ماندالا) هستند و خویشتکاری آنها سازماندهی به تمامیت روان انسان، پس از هرج و مرج جنگهای جهانی و در فضای روانی سنگین دوران جنگ سرد بود. یونگ معتقد بود که همان طور که تصویرهای کروی در اساطیر ادوار کهن نمادهایی از خدایان یا ارواح بوده‌اند، در دوران اخیر نیز رؤیت این اجسام

مدور، نمادی از شهود «خویشتن» در مسیر تمامیتی از دست‌رفته است (یونگ، ۱۹۵۹: ۳۲۶-۳۲۷).

تقارن و الگوی دایره‌ای مهمترین ویژگی چهارچوب تشکیل‌دهنده نظام کائنات در ذهنیتهای اساطیری انسان درباره تمامیت کیهان است. این الگو، در حقیقت، دریافت انسان را از جهان مرموز و پیچیده «خویشتن» وی (عالم صغیر)، در تصویری که از حدود ناشناخته جهان بیرون (عالم کبیر) ترسیم کرده است، فرافکنی می‌کند. وقتی فرد به آسمان می‌نگرد (دعا)، با تصور شکل آرمانی خویشتن خویش، مسیری را در ناخودآگاه خود تصور می‌کند که با پرواز به سوی آن به فردیتی نزدیک می‌شود که غایت آرزوهای اوست.

از دیدگاه یونگی این الگو (خویشتن) الگویی کلیدی است، اما مکتب کهن‌الگویی ارتباط این الگو را با دیگر الگوها در سطح ساختهای همگن بررسی می‌کند؛ مثلاً کهن‌الگوی سفر یا «تشرّف»^{۱۱}، فرایندی است که فرد در شکل سفر و از سرگذراندن آزمون‌ها و پیکار با نیروهای اهریمنی صعود می‌کند، و گاه «به بهای قربانی کردن سطوح متفاوتی از من [من پیشین]» سرانجام به ورود به وضعیتی جدید و تعالی نایل می‌شده است (پدرسون،^{۱۱} ۲۰۰۲: ۹۴). وضعیتی جدید که شکل غایبی آن در رسیدن به اوج و نمادهای برآمده از آسمان متبلور می‌شده است. الگوی کهن دیگری که فرد را در مسیر رسیدن به «آسمان» (هدف)، از راه مبهم و پرفراز و نشیب رسیدن به این مرحله جدید («سفر»: راه) عبور می‌داده است، «درخت کیهانی» است. این درخت نمونه مثالی نوع درخت، و مرز بین گیتی و مینوست. درخت کیهانی خاستگاه بهشتی دارد و بی‌خزان است و به تعبیر دوبوکور، «ستون و رکن کیهان است که زمین را به آسمان می‌پیوندد و گواه بر حسرت و دلتنگی دورافتادگی از روزگاری است که زمین و آسمان نخست سخت به هم نزدیک بودند» (۱۳۷۲: ۹). یاده درخت کاج نوئل در سنتهای مسیحی را نمادی از همین درخت کیهانی می‌داند (۱۳۷۶: ۲۶۲).

در سنتهای زرتشتی نیز کاج و سرو (از جمله سرو کاشمر) از نمادهای این درخت کیهانی‌اند. در شعر «نشانی» سپهری که شخصیت اصلی آن رهرویی است که نشانی راه را می‌جوید، می‌توان پیوند میان این الگوها را بررسی کرد. مسافر این شعر در مسیر جستجوی خانه دوست به کودکی می‌رسد که «رفته از کاج بلندی بالا/ جوجه بردارد از لانه نور». این لانه بر فراز درخت کاجی است. کاج از نمادهای درخت کیهانی و از

نمادینه‌های رسیدن به آسمان و عروج است. پیوند این الگو در ساختهای تصویری این شعر به زیبایی دیده می‌شود. در حقیقت، کودک درون مسافر در آخرین گام فنای عارفانه ساقه‌های عروج را بالا می‌رود تا به آسمان برسد که خود رمزی از تمامیت فردیت است و نور آگاهی برتر را بازجوید.

در تحلیل کهن‌الگویی این شعر، همپوشانی و تعامل کهن‌الگوها را در مسیر رسیدن به یک فردیت غالب می‌توان دید. این بحث در این مقال نمی‌گنجد، اما این شعر بر مبنای این رویکرد تأویل می‌شود تا نشان داده شود که ارتباط میان عناصر تکرارشونده الگویی چگونه در مسیر رسیدن به یک تأویل نهایی به کار گرفته می‌شوند.

تأویل نهایی شعر: مسیر از جایی نرسیده به سپیدار (سپیدی = پیری و خرد) از کوچه‌باغ برآمده از پشت بلوغ (بزرگسالی) می‌گذرد و به سوی گل (جوانی و عشق: آغاز فردیت)، فواره اساطیر (شور نوجوانی / آب به منزله رمزی از جاودانگی و اساطیر رمزی از کودکی نوعی بشر) می‌رسد و سرانجام به کاج (درخت کیهانی: رمز صعود و معراج به آسمان) و کودک (کودک قهرمان / دانا: از تصویرهای هاتف و پیک لاهوتی در رؤیاشناسی و برخی اساطیر عرفان شرقی و از نمودهای مرشد و راهنما) منتهی می‌شود که در حال جوجه برداشتن (رسیدن از فعل به قوه) از لانه نور (اشراق و حقیقت) است. این سفر نمایه رسیدن از پیری به کودکی، تکرار معکوس چرخه آفرینش (بازگشت به اصل) و از نمودهای کهن‌الگوی «مرگ و تولد دوباره» است که طی آن بازگشت «من» انسان پس از مرگ موقتی در اعماق تاریک ضمیر ناخودآگاه، در قالب ظهور مجدد یا تولد دوباره او (ولادت من پالوده و بازگشت کمال یافته او) صورت می‌گیرد؛ چرخه‌ای از کمال‌جویی که متضمن بازگشت به طبیعت و کودکی (سرشت حقیقت جوی انسان) است و جستجوی دوست سرانجام با ارجاع به خویشتن کامل می‌شود. این مسیر مشابه مسیری است که مولانا در داستان مرد میراثی (دفتر پنجم) روایت می‌کند؛ داستان مردی که در جستجوی گنج، از عراق راهی مصر می‌شود و سرانجام گنج را در خانه‌اش می‌جوید.

۴-۲ زمینه‌های نقد کهن‌الگویی در ادبیات فارسی

در تحلیل فوق، روش استقرایی این رویکرد، در مسیر رسیدن به یک کل، از اجزای الگویی نشان داده شد. کاربرد این روش در نقد و بررسی آثار کلاسیک ادب پارسی بیشتر

در دو زمینه بارز است:

۱. به دلیل وجود ژرف‌ساخت کهن‌الگویی و شالوده‌های عمیق اساطیری در آثار حماسی و پیش‌تاریخی بودن خاستگاه اسطوره‌ها، می‌توان از دیدگاهی انسان‌شناسانه و به منظور کشف کهن‌الگوهای موجود در ناخودآگاه جمعی متن، ادبیات حماسی غنی فارسی را به ویژه در قلمروی حماسه‌های ملی و پهلوانی تحلیل و بررسی کرد. ضمن اینکه روند اسطوره‌زدایی این متون در بستر کتابت منظوم آنها، نسبت به پیش‌نمونه‌های کهنتر آنها در متون پهلوی و تاریخهای برگرفته از خدای‌نامه‌ها، حوزه‌ای خاص برای بررسی پدیده‌های دگرگونی و انتقال الگوها در روند تکوین نمادپردازی‌های اساطیری-حماسی است.
۲. ژانر قصه و منظومه‌های روایی غنایی، اعم از خمسه‌ها و آثاری چون *هنر/رویک‌شب* و افسانه‌های پراکنده، در دو حوزه ادب کلاسیک عاشقانه ایران و قصه‌ها و رمانسهای متعلق به آثار شفاهی ادب فارسی و ادبیات بومی نواحی و اقوام ایران، لبریز از بنمایه‌های افسانه‌ای، خرق عادت‌ها، داستانهای پریان و نبردهای قهرمانان است. در بیشتر این آثار مضمون سفر و تشرّف قهرمان برای رسیدن به تعالی یا وصال معشوق اساطیری و رویارویی او با موانع فراطبیعی وجود دارد. الگوهای کهن و تبلور ارزشهای ناخودآگاه در این متون که کمتر از دیگر متون دچار اسطوره‌زدایی و پیرایش خودآگاهانه شده‌اند، زمینه‌های بکری برای تحلیل کهن‌الگویی با رویکردهای متفاوت رایج در این شیوه‌اند؛ متونی که کمتر از جنبه‌های متفاوت بررسی شده‌اند و برای تحلیل از این رویکرد ظرفیت بالایی دارند.
۳. به علت غلبه نقش ناخودآگاهی و مشرب سکری در خلق آثار صوفیانه و وجود خزانهای سترگ از درونمایه‌های تمثیلی و رمزی در این آثار، به‌نظر می‌رسد در گستره عظیم ادبیات عرفانی پارسی ظرفیت تحلیل بر اساس این رویکرد وجود دارد. باید توجه داشت که مفاهیمی چون وحدت، تشرّف، سلوک، محو اراده مرید در مراد، مقامات، شطحیات، رؤیت، کرامات و... که در پس‌زمینه رموز عرفانی وجود دارند، نسبت به بنمایه‌هایی چون کهن‌الگوی قهرمان، پیر خردمند، خانها (خوانها)، آیینها، قربانی، توتم و تابو، تکرار رفتارهای کیهانی، خدایان،

پریان و دیوان و عناصر فراطبیعی و...، که در متون حماسی و اساطیری و افسانه‌های متعلق به فرهنگ‌های شفاهی و عامیانه تکرار می‌شوند، ابعاد مفهومی درونی‌تری دارند. این گونه اخیر اگر در متون حماسی ارزشهای فرهنگی و پیش‌تاریخی بیشتر بررسی شوند، در خوانش متون عرفانی با این روش، کلیدواژه‌های معرفت‌شناسانه نوع بشر است که با تفسیری انسان‌گرایانه از غبار رمزها و بیان مجازی بیرون می‌آیند و در لباس تأویلی روشمند، حقیقت وجودی تازه‌ای می‌یابند.

۴. دیگر آثار ادبی، مانند ادبیات معاصر، در حوزه شعر و داستان، نیز زمینه تأویل با این رویکرد را دارند. قطعاً آثاری که ارزش سمبولیک، تمثیلی، سورئال، فراواقع‌گرایانه و تأویل‌پذیری دارند، تناسب بیشتری با شیوه تحلیل این رویکرد دارند، اما واقع‌گرایانه‌ترین رمانهای معاصر را نیز می‌توان از حیث تکرار ناخودآگاهانه الگوهای کهن، همچون نمونه‌های جهانی با این رویکرد تحلیل کرد. البته چنین تحلیلی باید روشمند، نقادانه و مبتنی با ارزشهای واقعی متن باشد و از تحمیل تحلیلهای فرامتن، کلیشه‌ای و تکراری به متن، که متأسفانه در حوزه بسیاری از نقدهای عملی ژورنالیستی و آکادمیک و در حوزه انواع نظریه‌ها و رویکردها شایع است، در این رویکرد نیز چون دیگر رویکردها پرهیز باید کرد، زیرا آسیب چنین نقدهایی، به ویژه در حوزه آموزش نقد و تفکر تحلیلی در ادبیات، انکارناپذیر و ویرانگر است. در این حوزه نیز چنان دیگر حوزه‌های نقد، آسیب‌شناسی نقد و «نقد نقد» بسیار ضروری است و پیشنهاد می‌شود پژوهشگران علاقه‌مند و آشنا با این حوزه، در کنار کار علمی و خلاقانه، از نقد آثار خود و دیگران، به خصوص نقد روش‌شناختی هرگز غافل نشوند.

پی‌نوشت

1. *Mythological Approach*
2. *Anthropology*
3. *Edward .B. Taylor*
4. *James .G. Frazer*
5. *Carl Gustav Jung*
6. *Walker*
7. *Personal unconscious*
8. *The collective unconscious*
9. *Archetypes*

10. Leitch

۱۱. از جمله مقاله «پیشینه و بنیادهای نظری رویکرد نقد اسطوره‌ای و زمینه و شیوه کاربرد آن در خوانش متون ادبی» در مجله نقد ادبی، که مقاله ما در ادامه و تکمیل آن شکل گرفته است (نک. قائمی، ۱۳۹۰: ۳۳-۵۶).

12. Hart

13. Atkins

14. *The Golden Bough: a Study in Magic and Religion*

15. *universal archetypes*

16. Kharbe

17. Maud Bodkin

18. *Archetypal Patterns in Poetry*

19. Griffith

20. *Jungian archetypal criticism*

21. *Jungian criticism*

22. Wamitila

23. Northrop Frye

24. *Anatomy of Criticism*

25. Papadopoulos

26. Wright

27. Murfin

28. Andrew Samuels

29. *Jung and the Post-Jungians*

30. *Jungian psychoanalysts*

31. *Jungian second generation Jungians*

32. *classical approach*

33. *developmental approach*

34. *archetypal approach*

35. Emma Jung

36. M-L von Franz

37. Joseph Henderson

38. Gerhard Adler

39. Michael Fordham

40. Frieda Fordham

41. *the Self*

42. *the development of personality*

43. James Hillman

44. Pinkola Estes

45. *the typological school*

46. *comprehensive criticism*

47. *polytheistic approach/ pluralistic Criticism*

48. Isabel Myers

49. Casement

50. Papadopoulos

51. *Post-Jungian Criticism: Theory and Practice*

52. *James S. Baumlín and Tita French B.*

53. Jacques Lacan

54. Julia Kristeva

55. *The Imaginary*

56. *The Symbolic*

57. *The Real*

58. Althusser

59. Belsy

60. Ousby

61. Waugh

62. Roland Barthes

63. Inductive approach

۶۴. این کهن‌الگوی کلیدی در خوانش یکپارچه متنی چون شاهنامه که در زیر روساخت حماسی خود در برگیرنده اسطوره خلق کیهان و انسان و پیکار او برای چیرگی بر شر و کسب کمال است، کهن‌الگوی «آفرینش» است. کهن‌الگوی مهمی که در مسیر این تکامل شکل می‌گیرد، کهن‌الگوی «قهرمان» است که در شاهنامه جایگاه محوری دارد. بر مبنای چنین منطقی و با رویکرد پسایونگی کهن‌الگویی، علاوه بر تحلیل کیفی‌های اساطیری شاهنامه در محور عرضی، می‌توان تأویل یکپارچه‌ای از متن داد که دیگر الگوها را در ارتباط با این الگوی بنیادی (آفرینش) و الگوی کلیدی متأثر از آن تحلیل کند. بر این مبنای سه دوره الگویی در شاهنامه شناسایی می‌شود که همه روایات متن از بخش اساطیری تا تاریخی در آن قابل تعریف‌اند (نک. قائمی، ۱۳۸۸).

65. *The Idea of Theater*

66. Francis Fergusson

67. ritualistic patterns

68. tragic rhythm

69. Baird

70. Ishmael : *A Study of the Symbolic Mode in Primitivism*

71. Moby Dick

72. Herman Melville

73. *the Indo-American literature*

74. *Archetypal patterns in fairy tales*

75. Murray

76. *Euripides and his Age*

77. Jane Harrison

78. *Themis: a Study of the Social Origins of Greek Religion*

79. *structure ritual*

80. Mircea Eliade

81. *Patterns in comparative religion*

82. *Mono myth*

83. *The Hero with a Thousand Faces*

84. *The Great Code: the Bible and Literature*

85. *archetypal dreams*

86. *Applied dream analysis: a Jungian approach*

87. *Mattoon*

88. *Iaccino*

89. *Jungian Reflections within the Cinema: a Psychological Analysis of Sci-fi and Fantasy Archetypes*

90. *James*

91. *Archetypal Criticism: an Approach to the Visual Arts*

92. *Psyche and the Arts: Jungian Approaches to Music, Architecture, Literature, Film and Painting*

93. *Rowland*

94. *Wotan*

95. *Odin*

96. *Walhalla*

97. *Structural Matching*

98. *Niemann*

99. *Pattern analysis*

- 100 . model
 101 . Pattern Base
 102 . Pattern
 103 . Structure
 104 . projection bias or psychological projection
 105 . Mandala
 106 . Fontana
 107 . Self
 108 . Individuation
 109 . Flying Saucers: A Modem of Things Seen in Sky
 110 . initiation
 111 . Pedersen

منابع

۱. احمدی، بابک؛ *ساختار و هرمنوتیک*؛ تهران: گام نو، ۱۳۸۲.
۲. الیاده، میرچا؛ *رساله در تاریخ ادیان*؛ ترجمه جلال ستاری؛ چ ۲، تهران: سروش، ۱۳۷۶.
۳. اوداینیک، ولودیمیر والتر؛ *یونگ و سیاست*؛ ترجمه علیرضا طیب؛ تهران: نی، ۱۳۷۹.
۴. *اوستا*؛ گزارش و پژوهش از جلیل دوستخواه؛ ۲ جلد، چ ۹، تهران: مروارید، ۱۳۸۴.
۵. بهار، مهرداد؛ *پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست)*؛ تهران: توس، ۱۳۶۲.
۶. دادگی، فرنیخ؛ *بندشمن*؛ ترجمه مهرداد بهار؛ تهران: توس، ۱۳۶۹.
۷. دوبوکور، مونیک؛ *رمزهای زنده جان*؛ ترجمه جلال ستاری؛ تهران: مرکز، ۱۳۷۳.
۸. راس، آلن ا.؛ *روان‌شناسی شخصیت*، ترجمه سیاوش جمالیفر؛ چ ۲، تهران: نشر روان، ۱۳۷۵.
۹. قائمی، فرزاد؛ «پیشینه و بنیادهای نظری رویکرد نقد اسطوره‌ای و زمینه و شیوه کاربرد آن».
۱۰. در خوانش متون ادبی»، *مجله علمی- پژوهشی نقد ادبی*؛ شماره ۱۲-۱۱، ۱۳۸۹، صص ۵۶-۳۳.
۱۱. _____؛ *روش نقد اسطوره‌ای و کاربرد آن در تحلیل شاهنامه فردوسی (رساله دکتری)*؛ دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۸.
۱۳. کریستی، آنتونی؛ *شناخت اساطیر چین؛ اساطیر*، ترجمه محمدحسین باجلان فرخی؛ ۱۳۷۳.
۱۴. گورین، ویلفرد. ال، جان. ار. ویلینگهام، ارل. جی. لیبر، و لی. مورگان؛ *راهنمای رویکردهای نقد ادبی*، ترجمه زهرا میهن خواه، چ ۴، تهران: اطلاعات، ۱۳۷۰.
15. Althusser, Louis; "Freud and Lacan", in L. Althusser and others; *Lenin and Philosophy and other Essays*; London: New Left Books ۱971.

16. Atkins, George Douglas, Laura Morrow; *Contemporary literary theory*; University of Massachusetts Press, 1989.
17. Baird, James; *Ishmael: A Study of the Symbolic Mode in Primitivism*; Baltimore: the Johns Hopkins University Press, 1956.
18. Baumlin, James S., Tita French Baumlin and George H. Jensen; *Post-Jungian criticism: theory and practice*; SUNY Press, 2004.
19. Belsy, Catherine; *Critical Practice*; London: Routledge, 1993.
20. Bodkin, Maud; *Archetypal Patterns in Poetry*; New York: Random House, 1958.
21. Campbell, Joseph; *The Hero with a Thousand Faces*; Pantheon Books, 1949.
22. Casement, A.; *Post-Jungians Today: Key Papers in Contemporary Analytical Psychology*; Routledge, 1998.
23. Eliade, Mircea; *Patterns in Comparative Religio*; Translated by Rosemary Sheed, reprint, U. of Nebraska Press, 1996.
24. Fergusson, Francis; *The Idea of a Theater: a Study of Ten Plays: the Art of Drama in Changing Perspectiv*; reprint Doubleday, 1953.
25. Fontana, David; *"Meditating with Mandalas"*; London : Duncan Baird Publishers, 2005.
26. Franz, Marie-Louise von; *Archetypal patterns in Fairy Tales*; Inner City Books, 1997.
27. Frazer, James George; *The Golden Bough: a Study in Magic and Religion*; One Vol., abridged ed. New York: Macmillan, 1958.
28. Frye, Northrope; *Anatomy of Criticism; Foure Essays*; N. J.: Princeton University Press, 1957.
29. ———, Robert D. Denham; *Northrop Frye's Notebooks for Anatomy of Criticism*, University of Toronto Press, 2007.
30. ———, *The Great Code: the Bible and Literature*; 2nd Edition, Taylor & Francis, 1983.
31. Griffith, Kelley; *Writing Essays about Literature: a Guide and Style Sheet*; 7th Edition , Cengage Learning, 2005.
32. Harrison, Jane Ellen; *Themis: a Study of the Social Origins of Greek Religion*; World Pub. Co, 1962.
33. Hart, Ray L.; *Unfinished Man and the Imagination: Toward an Ontology and a Rhetoric of Revelation*; Westminster John Knox Press, 2000.
34. Iaccino, James F.; *Jungian Reflections within the Cinema: a Psychological Analysis of Sci-fi and Fantasy Archetypes*; Greenwood Publishing Group, 1998.
35. James, Richard Timothy; *Archetypal Criticism: an Approach to the Visual Arts*; California State University, Sacramento, 1986.
36. Jung, Carl Gustav; *Flying saucers: a modern myth of things seen in the skies*; Harcourt, Brace, 1959.
37. Kharbe, A.S. ; *English Language and Literary Criticism*; Discovery Publishing House, 2009.
38. Bettina Liebowitz; *Archetype, Dance and the Writer*; Bethel Pub. Co, 1983.

-
39. ———, *Music, Archetype, and the Writer: a Jungian View*; Pennsylvania State University Press, 1988.
40. Leitch, Vincent B. (Ed.); *Theory and Criticism*; New York: Norton, 2001.
41. Mattoon, Mary Ann; *Applied dream analysis: a Jungian approach*; V. H. Winston, 1978,
42. Murfin, Ross C., Supryia M. Ray; *The Bedford glossary of critical and literary terms*; 3rd Edition, Bedford/St. Martins, 2009.
43. Murray, Gilbert; *Euripides and his Age*; H. Holt, 1913.
44. Niemann, Heinrich ; *Pattern analysis and understanding*; 2nd Edition, Springer, 1990.
45. Ousby, Ian (ed.); *The Cambridge Guide to Literature in English*; Cambridge University Press, 1993.
46. Papadopoulos, Renos K.; *Carl Gustav Jung: Critical Assessments Critical Assessments Serie*; Routledge, 1992.
47. ———, *Jung and the Post-Jungians: Theory, Practice and Applications*; Psychology Press, 2006.
48. Pedersen, Loren E.; *Dark Hearts: the Unconscious Forces That Shape Men's Lives*; iUniverse, 2002.
49. Samuels, Andrew; *Jung and the Post-Jungians*; Routledge, 1986.
50. Rowland, Robert C.; *On Mythic Criticism: the Conversation Continues*; Central State Communication Association, 1990.
51. Walker, Steven F.; *Jung, and the Jungians on Myth*; New York: Garland Publishing, 1995.
52. Wamitila, K. W.; *Archetypal criticism of Kiswahili poetry: with special reference to Fumo Liyongo*; Bayreuth University, 2001.
53. Waugh, Patricia; *Literary Theory and Criticism*; Oxford University Press, 2007.
54. Wright, Elizabeth, Eva Elizabeth Wright; *Psychoanalytic criticism: a reappraisal*; 2nd Edition: Taylor & Francis, 1998.
55. Papadopoulos, Renos K.; “**Jung and the Post-Jungians; an introduction**”; jungianpsychology.com.au, the Jungian psychology centre of east Adelaide, 2009.